

ترنم باران، چتر استبداد

تحلیلی بر رمان «راه هند»، اثر ادگار مورگان فورستر

نورما اوسترندر
ترجمه: مسعود ملک‌پاری



هنوز میزان نمونه نقدها و تحلیل‌ها به اندازه‌ای نرسیده است که بتواند به عنوان الگو، دستمایه کار منتقدان و بخصوص دانشجویان قرار گیرد. امید است مطالبی از این دست بتواند نمونه‌هایی کاربردی برای هموار کردن راه منتقدان به دست دهد.

ای. ام. فورستر^۱، «راه هند» را در سه بخش نوشته است. «بخش اول» با عنوان «مسجد»، با آنچه که در اصل توصیف شهر چاندراناکور است، آغاز می‌شود. تفکیک ظاهری شهر و حتی زمین و آسمان به نواحی مختلف، اشاره به معنای عمیقی دارد که در دل جداسازی بخش‌های هندی و انگلیسی مستتر است.

این اثر به روابط انسانی می‌پردازد و نیز به مفهومی که کلیت‌اش با این جمله آشکار می‌شود: «آیا امکان دوستی میان هندی‌ها و انگلیسی‌ها وجود دارد؟» برای مشخص نمودن هر

اشاره مترجم
مطلبی که در ادامه می‌خوانید، منتخب ترجمه کتاب «تحلیلی بر راه هند فورستر» است. این کتاب، یکی از صدها عنوان مجموعه «Cliffs Notes» است که توسط انتشارات «وایلی»^۱ منتشر شده است و تحت یک روش تحلیل مشخص اما پر دامنه، به تحلیل و بررسی شاهکارهای ادبیات داستانی و نمایشی دنیا می‌پردازد. کتاب مورد نظر ما توسط نورما اوسترندر، در ۹ بخش تنظیم و تألیف شده که شامل «زندگی‌نامه ای. ام. فورستر»، «حکومت بریتانیا در هند»، «چکیده اجمالی داستان»، «فهرست و شرح کوتاه شخصیت‌های رمان»، «شرح فصول»، «تحلیل ساختار»، «یادداشت‌ها»، «پرسش‌ها و عنوان مقالات» و «منتخب کتابشناسی» می‌شود.

در فضای نقد ادبیات امروز ایران، اگرچه منابع نظری قابل ملاحظه‌ای ترجمه و تألیف شده است اما متأسفانه

رویدادهای داستان، خواننده را مرحله به مرحله به سمت طرز تفکر هندوئیسم، رهنمون می‌شود. پروفیسور گادبول، نماینده اصلی این جریان، مانند یک قهرمان برپاکننده صلح، آزادی و کسی که در دام مراغه‌های پیش پا افتاده انسان‌ها گرفتار نمی‌شود، تصویر شده است. بخش کوتاه اوج گیرنده قسمت‌های پایانی اثر، تأثیر هندوئیسم را در حین ماجرا نشان می‌دهد

شیرینی می‌کند و عزیز به او می‌گوید: چشم بادامی! چندی بعد، در کلوپ انگلیسی‌ها، آدلا کوئستد، خودش را برای دیدن «هند واقعی» مشتاق نشان می‌دهد چرا که گویا رهگذری به او توصیه کرده است هندی‌ها را ببیند آقای ترتون برای انجام خواسته او، پیشنهاد می‌کند که یک «مهمانی بریج»^{۱۸} بگیرند. باغی که مهمانی در آن ترتیب داده شده، ظاهراً شبیه پلی میان انگلیسی‌ها و هندی‌ها طراحی شده و فرصتی است برای دیدار آدلا و خانم مور با جمعی از هندی‌های کلاس بالا!

آن شب، خانم مور و رونی در ویلایشان دربارهٔ برخورد خانم مور با عزیز صحبت می‌کنند. رونی پیشداوری بی‌چون و چرایی می‌کند و خانم مور حالش از این طرز فکر ظالمانه به هم می‌خورد. موقع خواب، او عکس‌العمل دلسوزانه‌ای نسبت به یک زن‌بور؛ یکی از کوچک‌ترین موجودات هند، نشان می‌دهد. مهمانی مجللی که در باغ، توسط ترتون‌ها برگزار شده است، تنها به اختلاف میان شرکت‌کنندگان دامن می‌زند، آنچنان که هر گروه، در گوشه‌ای به اعضای خودش می‌رسد. سیریل فیلدینگ که بی‌خیال با هندی‌ها می‌جوشد، تحت‌تأثیر رفتار دوستانه خانم مور و آدلا قرار گرفته است و آنها را برای چای به خانه‌اش دعوت می‌کند. آنها همیشه برای ملاقات، صبح پنج‌شنبه قرار می‌گذاشتند - که هرگز عملی نمی‌شد - آن هم در خانه بهاتاچارا^{۱۹}؛ یک زوج هندو.

آن شب، خانم مور طی جر و بحثی با رونی، دوباره از پسرش متنفر می‌شود و برایش از انجیل، نقل می‌کند و به او یادآوری می‌کند که خدا مهربان است و از بندگانش نیز انتظار دارد که با هم مهربان باشند (اگرچه خودش، خدا را در هند، آن‌طور که همیشه درک می‌کرد، نیافته است). رونی او را مسخره می‌کند و به طعنه می‌گوید که حسابی پیر شده است.

در مهمانی چای در خانه فیلدینگ، خانم مور و آدلا با روی خوش با عزیز و پروفیسور گادبول دیدار می‌کنند و با معاشرت هندویی اسرارآمیز آقای فیلدینگ مواجه می‌شوند. مهربانی خانم مور و آدلا کوئستد، عزیز را برای دعوت آنها به دیدار از غارهای مارابار^{۲۰} ترغیب می‌کند و آنها هم قبول می‌کنند. رونی هیسلوب به خانه فیلدینگ می‌رسد تا مادرش و آدلا را برای تماشای

دو وجه این پرسش، لازم است پیش از هر چیز خواننده با دکتر عزیز^۲، و دوستانش آشنا شود. عزیز طبیب مسلمانی است که اداره بیمارستانی در چاندراگانور را تحت نظارت میجر کلیندر^۵، عهده‌دار است. دوستان عزیز از این قرارند: وکیل مدافعی هندی به نام حمیدالله^۶، که قبلاً مقیم انگلستان بوده است، نواب بهادر^۷؛ یک ملاک بانفوذ هندی و محمود علی^۸. در ابتدای داستان، این سه نفر را در حال گفت‌وگو درباره مقامات انگلیسی حاکم بر بخش بریتانیایی هند می‌بینیم.

در بین دار و دسته انگلیسی‌ها، کسانی که اغلب راجع به ارتباطات انگلو - هندی‌ها صحبت می‌کنند؛ کلکسیونری به نام آقای ترتون^۹، میجر کلیندر؛ دکتر انگلیسی، آقای براید^{۱۰}؛ از قاضیان دادگاه پلیس و رونی هیسلوب^{۱۱}، عالی‌ترین مقام مسئول در چاندراگانور قرار دارند.

در داخل این گروه یا بیرون از آن، چند شخصیت دیگر هم حضور دارند؛ سیریل فیلدینگ^{۱۲}؛ مدیر انگلیسی مدرسه کوچکی که به هیچ گروهی وابسته نیست، خانم مور^{۱۳}، مادر رونی هیسلوب؛ که به عنوان ندیمه، آدلا کوئستد^{۱۴}، نامزد رونی را هم به هند آورده است، پروفیسور گادبول^{۱۵}؛ هندویی که از مسلمانان به خاطر دینش جدا شده و انگلیسی‌ها نیز او را به خاطر اعتقادات و ملیت‌ش طرد کرده‌اند، و بالاخره دو مبلغ انگلیسی به نام‌های آقای گریسفورد^{۱۶} و آقای سورلی^{۱۷} که در اقدامات خودخواهانه مقامات انگلیسی مبنی بر تغییر مذهب هندی‌ها به مسیحیت، مشارکت نکرده‌اند.

داستان با رسیدن عزیز به در خانه حمیدالله آغاز می‌شود؛ جایی که او شب ویژه‌ای را با دوستش می‌گذراند. آنها بیشتر راجع به اهانت‌های تحقیرآمیز مقامات انگلیسی و زن‌هایشان به هندی‌ها حرف می‌زنند. در این میان، رونی هیسلوب جوان که آنها «پسرک دماغ قرمزی» صدایش می‌کنند، نقل مجلسشان است.

عزیز به خانه رئیسش، میجر کلیندر احضار می‌شود. او قدری تأخیر می‌کند و وقتی می‌رسد که دوستش، میجر، رفته است. دو زن انگلیسی او را به حرف می‌گیرند. عزیز در راه برگشت به خانه، با خانم مور روبه‌رو می‌شود. خانم مسن اما دل زنده، با شناخت مادرزادی‌اش از عزیز و هم‌مسلكانش، حسابی خود

بگوید. رونی، سفری به انگلستان برای او ترتیب می‌دهد. او در راه تمام می‌کند، اگرچه نامش مدت‌ها مانند افسانه‌ای سر زبان اهالی چاندرا ناگور می‌ماند.

در دادگاه، آدلا کوئستد که هنوز به خاطر اتفاقی که در غار برایش افتاده، شوکه است، تصادفاً به خودش می‌آید و با به خاطر آوردن کل ماجرا، از عزیز رفع اتهام می‌کند. انصراف او از محکوم کردن عزیز، باعث می‌شود که میانه‌اش با انگلیسی‌ها شکر آب شود. فیلدینگ با اکراه به آدلا پیشنهاد می‌کند که از ویلایش در زمانی که در دفتر کار به سر می‌برد، استفاده کند. رونی هم نامزدی‌اش را با آدلا کاملاً به هم می‌زند. آدلا، سرخورده از تجربه‌ای که در هند داشته، به انگلستان برمی‌گردد و از طرفی فیلدینگ، عزیز را تشویق می‌کند که از او شکایت کند.

دو سال بعد، مکان رویدادهای داستان به جایی به نام «تمپل»، بخش هندویی ناحیه مائو^{۲۳}، منتقل می‌شود. بعد از دادگاه، فیلدینگ به انگلستان بازگشته، ازدواج کرده و به عنوان مأمور به هند مرکزی می‌آید تا از مدارس دولتی بازدید کند. گادبول، مسئول آموزش در مائو شده است و به دلیل نفوذش، عزیز، پزشک مخصوص حاکم مائو شده است.

این فصل، با شرحی از مراسم هندوها در سالگرد خلقت «کریشنا» آغاز می‌شود. پروفیسور گادبول گروه کر معبد را سرپرستی می‌کند و در یک جذب و سرور معنوی، پایکوبی می‌کند. وقتی در این خلسه تقریباً خواب‌گونه، خانم مور و یک زنبور عسل را به یاد می‌آورد، رابطه‌ای میان آنها کشف می‌کند که اکنون خود در نسبت عاشقانه‌اش با خداوند دارد. آیه «خداوند، عشق است» از انجیل، که خانم مور پسرش را بسیار بدان متذکر می‌شد، در آیین هندو نیز تکرار شده است. اگرچه در این میان یک اشتباه چاپی نیز رخ داده است^{۲۵}.

عزیز حسابی از دست فیلدینگ و مأموریت جدیدش کفری است. او کاملاً از بریتانیا و حتی فیلدینگ مأیوس شده است. وقتی می‌فهمد که فیلدینگ در انگلستان ازدواج کرده است، یقین حاصل می‌کند که طرف، آدلا کوئستد بوده و از این به بعد، هیچ‌کدام از نامه‌های فیلدینگ را باز نمی‌کند. عزیز دوباره ازدواج کرده و بچه دارد. اگرچه او آیین هندو را نپذیرفته است

بازی چوگان ببرد. بدرفتاری او با عزیز و اطوار پرنخوتش با همه هندی‌ها باعث می‌شود که جر و بحثی بین آدلا و رونی در بگیرد و در انتها آدلا به رونی بگوید که نمی‌تواند با او ازدواج کند. بخش دوم، «غارها»، با توصیف جزئیات غارهای مارابار آغاز می‌شود. غارهایی شبیه هم، تو در تو و عجیب و غریب در دل تپه‌های مرموز مارابار که از طرف دیگر ناحیه پست بیرون از شهر چاندرا ناگور سر بلند کرده‌اند.

همین غارها بودند که عزیز را برای ترتیب دادن این سفر مفصل به همراه خانم مور و آدلا کوئستد ترغیب کردند. معمولاً فیلدینگ و گادبول هم شامل برنامه‌هایش می‌شدند اما بدبختانه، فیلدینگ و گادبول قطار را از دست می‌دهند و عزیز برنامه سفر را لغو نمی‌کند. آنها با قطار راهشان را آغاز می‌کنند و در نهایت، سوار بر فیل، به حوالی نزدیک‌ترین غار می‌رسند. در اولین غار، خانم مور از انعکاس صدا و فشار انبوه جمعیت وحشت می‌کند و می‌خواهد هرچه سریع‌تر از آنجا دور شود.

عزیز، یک راهنما و آدلا تنها می‌مانند. آدلا به نامزدی‌اش با رونی فکر می‌کند و از روی بی‌عقلی از عزیز می‌پرسد که آیا قصد تجدید فرارش ندارد. هندی خجالتی هم از سوالات او آشفته می‌شود و مثل برق به غاری می‌خزد تا آرامشش را به دست بیاورد. آدلا بی‌هدف و پرسه‌زنان وارد غار دیگری می‌شود. از قرار معلوم آنجا عده‌ای او را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند. او با عجله از دامنه تپه پایین می‌آید و در راه، نانسی دریک^{۲۶}، را می‌بیند. او راهنمای انگلیسی یک **مه‌ارانی**^{۲۷} است که فیلدینگ را با خود به غارها آورده است. نانسی، آدلای پریشان را به چاندرا ناگور برمی‌گرداند.

در این میان، عزیز که از اتفاقات پیش آمده بی‌خبر است، عده‌ای از دوستانش را می‌بیند و به همراه آنان با قطار برمی‌گردد. در ایستگاه، آقای **هاک**^{۲۸}، بازرس پلیس، منتظر اوست تا او را به جرم تجاوز به خانم کوئستد بازداشت کند.

فیلدینگ با جانبداری از عزیز، از جانب انگلیسی‌ها طرد می‌شود. انگلیسی‌ها دور آدلا جمع می‌شوند و قیل و قال زیادی برای محکومیت سریع عزیز به راه می‌اندازند. خانم مور که خودش را به کوچه علی‌چپ زده، نه زیر بار می‌رود که علیه عزیز شهادت بدهد و نه حاضر می‌شود به نفع او در دادگاه چیزی

مضامین عرفانی فراوانی در آثار فورستر و به خصوص در «راه هند» آمده است. اگرچه تصوفی که در اینجا مورد نظر فورستر است، معنای عام ندارد و کمابیش تصوف هندوئیسم را مطرح می‌سازد. هرگونه ادراکی از عنصر عرفان در این اثر، نیاز به وجود دانشی هرچند اندک از مذهب نزد خواننده دارد

همراهی آنها هنوز میسر نیست.

تحلیلی انتقادی بر راه هند

پرسی که هندی‌ها در فصل دوم اثر مطرح می‌کنند - آیا امکان دوستی میان انگلیسی‌ها و هندی‌ها وجود دارد؟ - مسأله اصلی رمان «راه هند» است. آیا شرق و غرب می‌توانند سوای مناسباتی که روی نقشه دارند، ارتباطی نزدیک‌تر با هم داشته باشند و برای هم ارزش قائل باشند؟ به تعبیری دیگر، فورستر می‌پرسد که آیا امکان رسیدن به یک تفاهم جهانی وجود دارد؟ (این موضوع خاطر نشان می‌سازد که این رمان واقعاً یک راه حل ایجابی پیش پای این مشکل نمی‌نهد.) او سپس کار را با ارائه شخصیت‌هایی از گروه‌های اصلی در هند ادامه می‌دهد و آنها را ضمن روابط متقابلی که دارند، نمایش می‌دهد.

همچنان که او ردّ تأثیرات متقابل را پی می‌گیرد، نشانه‌هایی را پیش روی خواننده قرار می‌دهد که نشانگر قدرت‌های برتر و دور از دسترس انسان‌هاست. آسمان و کنایه تاق‌های وری آن، نمونه‌های بارزی در این خصوص هستند. در واقع نویسنده علاوه بر نشان دادن آنچه که تنها اذهان فربه می‌توانند دریافت کنند، اغلب در اعماق اشاراتش مردمی پر احساس را نشان می‌دهد که در حال یافتن زیبایی - و خدا - در حقیرترین موجودات چون شغال و زنبور هستند. در این ساختار، او سه دین بزرگ اسلام، مسیحیت و هندو را مطرح می‌کند.

در این بخش، اسلام در یک وضعیت خاص که از گذشته باشکوهش لذت می‌برد، نشان داده می‌شود. پروسه غربی کردن مسلمانان با قدری پافشاری بر اعتقادات، دچار مشکل می‌شود. عزیز، کسی که فورستر به عنوان نماینده اسلام در هند آن زمان انتخاب کرده است، همواره درباره فرایض دینش دچار تردید است؛ اشعار او به دلاوری‌های پر طمطراق گذشته اختصاص یافته است و به نظر می‌رسد همه آنچه پشت سر گذاشته است را می‌توان در یک اندوه به خاطر مظلومیت اسلام است و اهانت به دین هندو خلاصه کرد.

تعبیری که خانم مور برای توصیف مسیحیت از آن استفاده می‌کند - «مسیحی کوچک پرحرف» - به نظر می‌رسد بیانگر دیدگاه فورستر نسبت به آن دین است. او بسیاری از تلمیحات

اما مدام در جشن‌های آنان شرکت می‌کند و به دنبال راهی برای ایجاد صلح و فراهم آوردن زمینه ماندگاری آنهاست. اگرچه او همچنان به طبابت تباه‌کننده‌اش ادامه می‌دهد اما هنوز کوچک‌تر از آن است که یک جادوگر پر آوازه باشد.

وقتی عزیز دوباره فیلدینگ را می‌بیند، می‌فهمد که استلا مور و نه آدلا کوئستد، با فیلدینگ ازدواج کرده است. استلا و برادرش، رالف، با فیلدینگ به هند آمده‌اند. عزیز تعلق خاصی نسبت به رالف پیدا می‌کند؛ چرا که رالف بسیاری از عادت‌ها و خصوصیات مادرش، خانم مور را دارد.

مراسم هندوها بعد از جشن تولد خداوندشان نیز ادامه پیدا می‌کند. فیلدینگ و استلا به قایقی می‌روند تا مراسم را از زاویه دیگری ببینند. مثل عزیز و رالف که در قایق دیگری هستند. در کولاک، قایق‌ها به هم برخورد می‌کنند و واژگون می‌شوند. در خلال سردرگمی بعد از آن برخورد، مراسم هم پایان می‌پذیرد و انگلیسی‌ها به هتلشان برمی‌گردند. عزیز به رالف می‌گوید که حاکم مرده است اما خبر مرگ وی باید تا پایان مراسم مخفی بماند.

مراسم بر رالف و استلا تأثیر می‌گذارد اما فیلدینگ علی‌رغم کنجکاو، نمی‌تواند احساس آنها را درک کند. عزیز، دست آخر یقین حاصل می‌کند که رالف نیز درست مثل مادرش، خانم مور، روحی شرقی دارد.

اگرچه فیلدینگ درمی‌یابد مدرسه‌ای که پروفیسور گادبول سرپرستی‌اش را بر عهده داشت، به امان خدا رها شده و ساختمانش به انبار غله تبدیل شده است، او به هیچ عنوان به فکر تغییر وضعیت نیست. باران‌هایی که فیلدینگ را در مائو نگه داشت است، بند می‌آیند و او و همراهانش تصمیم به ترک آنجا می‌گیرند. قبل از عزیمت آنها، فیلدینگ و عزیز آخرین اسب سواری را با هم انجام می‌دهند. آنها با آرامش، راجع به مسأله انگلو - هندی‌ها گپ می‌زنند. عزیز هیجان‌زده می‌گوید که هند باید متحد شود و انگلیسی‌ها باید خاک آن کشور را ترک کنند. عزیز و فیلدینگ با درک این نکته که این پایان مصاحبت آنهاست، علی‌رغم اختلاف‌هایشان، عهد اخوت و دوستی ابدی می‌بندند اما مسیر باریک می‌شود و اسب‌هایشان به زور در کنار هم حرکت می‌کنند. این تصویر، استعاره‌ای از این است که

دوستی میان انگلیسی‌ها و هندی‌ها وجود دارد؟»

در این اثر، وجهی تاریخی به قدرتمندی جنبه مذهبی‌اش وجود دارد. به نظر می‌رسد صغری و کبری‌های فورستر برای رسیدن به این نکته است که هیچ ملتی نمی‌تواند ملتی دیگر را بدون وارد آوردن صدماتی که اثرات عمیقی بر جای می‌گذارد، تحت انقیاد خود درآورد. هیچ حکومتی نمی‌تواند بدون کمک‌های طولانی مدت همچون حکومتی مسلط خود را بالادست و بی‌تفاوت نگاه دارد. صد البته که این اثر مطلقاً یک روایت تاریخی صرف نیست، چرا که فورستر بیشتر به روابط میان آدم‌ها پرداخته است تا تاریخ. او روح سرکشی را تصویر می‌کند که در هند شکل گرفت و خاطر نشان می‌سازد که چه‌طور انگلیسی‌ها ابتکار عمل را در آن دیار از دست دادند. تعداد کمی از پاراگراف‌های پایان کار، تقریباً حاکی از استقلال هند است، که تا بیست و دو سال پس از چاپ این اثر محقق نمی‌شود.

طبیعت در «راه هند»

«راه هند» بیشتر بر تأثیرات اهریمنی سیطره اخلاقی و سیاسی تأکید می‌ورزد؛ این نوع استیلا اغلب بر همزیستی طبیعت با منازعات انسان تأکید می‌ورزد. بعضی نوشته‌اند که فورستر حق مطلب را در مورد چشم‌اندازهای فراوان و زیبای هند ادا کرده است اما این خود اثر نیست که آنها را به تصویر می‌کشد. گل و لای، آسمان قهوه‌ای مایل به خاکستری، مگس‌های وزوزو، غارهای اسرارآمیز، سیلاب‌ها و گرمای بی‌امان، فضایی است که فورستر برای چاندراناکور ایجاد می‌کند. آنجا محل جلگه‌های غم‌انگیز و تپه‌های «مواج»ی است که «مشت‌ها و انگشت‌ها»ی مارابار را در خود دارد. «چیز با ارزشی وجود ندارد» و ابداعات انسان کاملاً خارج از نظم طبیعت هستند. این موضوع کاملاً هویدا است که فورستر با قصد قبلی، بدمنظرترین بخش هند را برای نشان دادن اختلاف میان مردمی که در آنجا ساکن هستند انتخاب کرده است. او غایت نیکوکاری و بدبینتی و استفاده از طبیعت برای کمک به هر دو را شرح می‌دهد. برای مثال، زیبایی ماه، به رابطه صمیمانه خانم مور و عزیز روشنی می‌بخشد؛ خورشید رنگ‌پریده در برابر «آسمان کسل‌کننده» شرارت ماجرای غار را پیش‌بینی می‌کند. زنبور،

انجیلی را مورد استفاده قرار می‌دهد، اغلب در معنایی طنزآمیز و به این نکته اشاره دارد که مسیحیان، به آنچه ادعای آن را دارند، عمل نمی‌کنند. مذهب انگلیسی‌ها که در هند دومین جایگاه برای حل امور جاری کشور است، به وجوه واقعی زندگی‌شان وارد نمی‌شود و صرفاً یک باور است.

رویدادهای داستان، خواننده را مرحله به مرحله به سمت طرز تفکر هندوئیسم، رهنمون می‌شود. پروفیسور گادبول، نماینده اصلی این جریان، مانند یک قهرمان برپاکننده صلح، آزادی و کسی که در دام مراغه‌های پیش پاافتاده انسان‌ها گرفتار نمی‌شود، تصویر شده است. بخش کوتاه اوج گیرنده قسمت‌های پایانی اثر، تأثیر هندوئیسم را در حین ماجرا نشان می‌دهد. مراسم پایان اثر شامل جذب، جشن و سرور و تشریفات رسمی می‌شود، که حاکی از این است که مذهب باید تجسم تمام زندگی باشد. پیام انجیلی «خداوند عشق است»، اشتباهی در نقل دارد اما در عمل نه. چهره‌های هندو مهربان و آرام هستند چراکه «مذهب، نیروی زندگی هندوها است». اما آیین هندو همچنان معایب خود را دارد؛ فورستر اشاره می‌کند که در مائو اگرچه میان مسلمانان و هندوها کشمکشی وجود ندارد اما میان برهمن‌ها و دیگران چرا.

عبارت کلیدی در رمزگشایی شخصیت‌ها این جمله است: «فهم دل». عزیز، خوش‌قلب و بی‌اختیار، درک عمیقی از مسائل دارد اما ددمی مزاج بودنش، کارایی‌اش را کم‌رنگ می‌سازد؛ آدلا، خونسرد، نجیب و تودار است. خانم مور هر دو ویژگی مهربانی و درک مادرزادی مردم را در آغاز داستان دارد اما مهربانی، دست آخر نمی‌تواند در برابر اتفاق توی غار ادامه داشته باشد و درک بدون مهر نیز به کار او نمی‌آید.

فیلدینگ چهره کلیدی ماجراست؛ کسی که در طول اثر کشف می‌شود. او نه تنها از مرزهای نژادی و ملی عبور می‌کند بلکه واکنش نشان می‌دهد که گویی آنها وجود نداشته‌اند. او کافر است اما در پایان داستان او بالاخره شخصاً از تأثیرات معنوی آگاه شده است: حیران تغییرات دلپذیری در همسرش. پروفیسور گادبول، آنقدرها نمی‌تواند نقش «حامی» را برای یک ایدئولوژی بازی کند و دست آخر پاسخی تئوریک به سؤال فورستر که در آغاز کتاب مطرح می‌کند، ارائه دهد؛ «آیا امکان

فورستر داستان را بسیار ساده و سرراست روایت می‌کند؛ اتفاقات با نظمی منطقی از پی هم می‌آیند. از نظر ساختاری، نوع جملات اغلب نسبتاً بی‌پیرایه است و او به طور دقیقی طنین گفت و شنود انسان‌ها را باز آفرینی می‌کند. ضبط و ربط اسلوب زبان انگلیسی هندی‌ها نیز قابل توجه است

نسبت به هم دارند و نوعی عدم اطمینان مطلق حاکم بر فضا، اختلافات میان آنها را آشکار می‌سازد. این قضیه به دوره‌ای قبل از گرم شدن هوا که در ظاهر مطبوع است، مربوط می‌شود.

فصل غارها، گروه‌ها را گرفتار هوای گرمی می‌کند. ماجرای غار که پای عزیز و آدلا را به دادگاه می‌کشاند، تنفری را نمایان می‌سازد که پشت نقاب هر دو جناح پنهان بوده است. شیطان و زشتی غالب است و گدازه‌های خشموت فوران می‌کند و پس از مدت کوتاهی فرو می‌نشیند، که تابعی از یک خشم جابراه است.

در این بخش، فورستر محتاطانه، به صدا درآوردن زنگ‌های معبد را آغاز می‌کند و آوای مذهب هرچه بیشتر و بیشتر به گوش می‌رسد.

اتفاقات دادگاه، شرکت‌کنندگان اصلی را در مسیرهای مختلف پراکنده می‌کند؛ خانم مور در راه انگلستان می‌میرد، آدلا بعد از به هم زدن نامزدی‌اش به انگلستان باز می‌گردد، فیلدینگ موقعیت تازه‌ای به دست می‌آورد تا گرفتار مسافرت شود و عزیز و گادبول به بخش هندوی مائو پناه می‌برند که این ماجرا، پایان داستان را به همراه می‌آورد.

فصل معبد، سه تن از شخصیت‌های اصلی را از نو سازماندهی می‌کند و همان‌طور که از عنوان فصل هم برمی‌آید، آیین خاصی را مرکز توجه قرار می‌دهد. فیلدینگ با «برو بیا» پی کمتر از همیشه سفر می‌کند، پیش عزیز برمی‌گردد اما ازدواج فیلدینگ آشتی کامل را غیرممکن ساخته است. فصلی بارانی در جریان است که زندگی تازه‌ای را هدیه می‌کند تا دور جدیدی در چرخه روزگار آغاز شود.

اگرچه به نظر می‌رسد برخی منتقدان بر این باورند که فورستر داستانش را بدبینانه تمام کرده است، رواج مذهب و تأثیرات نیکش بر فیلدینگ تاحدودی از او رفع اتهام می‌کند.

ای. کی. براون، درباره ریتم این اثر می‌گوید که داستان طرحی پر فراز و نشیب دارد که رویدادهای سه بخش کتاب را در بر می‌گیرد؛ بخش اول خیر، بخش دوم شر و بخش سوم دوباره خیر.

تصنیف گادبول، همچون آهنگی به یادماندنی در سراسر بخشی از کتاب که در پی مهمانی چای آمده است، به گوش می‌رسد، سر و

مفهوم عشق خداوند به مخلوقاتش را نزد خانم مور و پروفسور گادبول وسعت می‌بخشد. نیش‌های زنبور اسباب ملاقات رالف و عزیز را فراهم می‌کند اما صخره‌ها، فیلدینگ و عزیز را جداگانه به وحشت می‌اندازند. این تأثیر طبیعت بر روابط انسانی، در راستای فلسفه هندویی است.

عرفان در «راه هند»

مضامین عرفانی فراوانی در آثار فورستر و به خصوص در «راه هند» آمده است. اگرچه تصوفی که در اینجا مورد نظر فورستر است، معنای عام ندارد و کمابیش تصوف هندوئیسم را مطرح می‌سازد. هرگونه ادراکی از عنصر عرفان در این اثر، نیاز به وجود دانشی هرچند اندک از مذهب نزد خواننده دارد.

اما حتی داشتن این حداقل معرفت نیز، درکی کامل و بلاواسطه از این مقوله را حاصل نخواهد کرد، قصد فورستر شرح هندوئیسم یا دعوت به این آیین نیست، روش او در این مورد، در اصل، استفاده از اشارات کنایه‌آمیز به جای گزارش مستقیم است.

رمان، سرشار از پرسش‌های بی‌پاسخ است: «خانم مور به طور فزاینده‌ای احساس می‌کند (خواب و خیال یا کابوس؟) که روابط میان مردم مهم هستند یا نه؟». «خداوند عشق است. این اولین پیام هند است؟» خواننده می‌تواند نمونه‌های فراوان دیگری برای خود بیابد؛ از آنجا که خود فورستر نیز مدعی پاسخ به آنها نیست. در واقع بخشی از جوهر عرفان، پیچیدگی‌اش است؛ عرفان را نمی‌توان با کلمات یا پرسش و پاسخ تجربه کرد.

اگرچه خوانندگان در پایان کار می‌بایست از رمز رژیایی که اشارات تلویحی عارفانه دارد، در وهله اول شخصیت خانم مور، تأثیرات و واکنش‌های او، و بسیاری از وجوه هندوئیسم، آگاه شوند.

ساختار اثر

«راه هند» طبعاً به سه بخش قابل تقسیم‌بندی است. در بخش اول، واکاوی مردان محترم مسلمانی که عزیز سرشناس‌ترینشان است، مورد توجه قرار گرفته است. در این بخش همچنین، ما از تفکیک چاندرا ناگور به دو جناح انگلیسی‌ها و هندی‌ها مطلع می‌شویم. این ماجرا نشان می‌دهد که دو جناح چه احساسی

6. Hamidullah
8. Nawab Bahadur
9. Mahmoud Ali
10. Turton
11. McBryde
12. Ronny Heaslop
13. Cyril Fielding
14. Moore
15. Adela Qusted
16. Godbole
17. Graysford
18. Sorley

20. Bhattacharya
21. Marabar
22. Nancy Derek

24. Haq
25. Mau

۲۶. منظور این است که به جای عبارت «God is Love»، نوشته شده

«God si Love» - م.

منابع و مأخذ

1. Allen, Glen O. «Structure, Symbol, and Theme in E. M. Forster's A Passage to India.» PMLA, LXX (December, 1955), 934-54.
2. Bradbury, Malcolm (Ed.). A Collection of Critical Essays. Englewood Cliffs, N. J.: Prentice-Hall, 1966. Excellent for a comparative study by significant critics.
3. Brown, E. K. «E. M. Forster and the Contemplative Novel.» University of Toronto Quarterly, III (April, 1934), 349-61.
4. --- «The Revival of E. M. Forster.» Yale Review, XXXIII (June, 1944), 668-81. Brown seems to be the most lucid of the critics of Forster.
5. Forster, E. M. Aspects of the Novel. New York: Harcourt, Brace & World, 1927, 1954.
6. McConkey, James. The Novels of E. M. Forster. Ithaca, N. Y. Cornell University Press, 1957.
7. Trilling, Lionel. E. M. Forster. New York: A New Directions Paperback, 1934-64. Especially good on the political aspect of A Passage to India.
8. Warner, Rex. E. M. Forster. London, New York:

کله‌اش ناخوانده پیدا می‌شود تا تأثیرات عمیقی برجای بگذارد. این تأثیر در نهایت، در جشن تولد کریشنا به بار می‌نشیند.

تکنیک فورستر

فورستر داستان را بسیار ساده و سراسر روایت می‌کند؛ اتفاقات با نظم منطقی از پی هم می‌آیند. از نظر ساختاری، نوع جملات اغلب نسبتاً بی‌پیرایه است و او به طور دقیقی طنین گفت و شنود انسان‌ها را بازآفرینی می‌کند. ضبط و ربط اسلوب زبان انگلیسی هندی‌ها نیز قابل توجه است.

به هرحال سبک فورستر بلاغی و ماهرانه است. توصیفات او از چشم‌اندازها که ممکن است صورت ناخوشایندی هم داشته باشد، ریتم بسیار شاعرانه‌ای دارد. او دست و دل‌بازانه از هزل و طنز استفاده می‌کند و هجو مخصوصاً در رفتار استعماری - انگلیسی او جا می‌افتد، و به ویژه در رویدادهای قبل از دادگاه در بخش «غارها». همچنین او اغلب شوخی‌های ملایم را چاشنی نثرش می‌کند، به ویژه در توصیفش از عزیز دمدمی مزاج و سر دماغ.

همان‌طور که اخیراً گفته شد، موضوعات و نشانه‌های فراوانی وجود دارند - از جمله زنبور، انعکاس صدا، «بیا، بیا»ی تصنیف گادبول - که در سرتاسر داستان تکرار می‌شوند؛ آنها طبق یک شیوه مشخص مطرح نمی‌شوند، حتی تا پایان کتاب که تمام معانی آنها آشکار می‌شود.

برخی اظهارات موجود در کتاب، شکل پرسش‌هایی را دارند که گویی پاسخش مشخص است اما در واقع برای بسیاری از آنها جوابی نه به صورت مستقیم و نه حتی ضمنی وجود ندارد - که گواهی بر دنیای فلسفی اثر است. فورستر مرد همه‌چیز دان نیست، و شاید او تلویحاً اشاره می‌کند که او خود مطمئن نیست که زندگی (در معنایی که او به کرات استفاده می‌کند) «رمزآلود است یا آشفته کننده» یا هر دو.

پی‌نوشت:

1. Wiley
2. E. M. Forster
3. A Passage To India
4. Aziz
5. Major Callendar